



۲۰۱۵/۰۱/۰۵

داکتر سید خلیل الله هاشمیان

## کنفرانس رسول رهین "بچه سقو" را "شاه عیار خراسان" معرفی کرد

به قسم یک جمله معترضه می خواهم اولتر این مطلب را تذکر بدهم که آقای رسول رهین که خود را مؤرخ و آنهم پوهاند تاریخ می خواند، در کنفرانسی که از جانب او و ماشین تبلیغاتی اش (خاوران) در لندن دایر شده بود، بچه سقو را "شاه عیار خراسان" خوانده اند، اما من از مؤرخین افغان احتراماً می پرسم که آیا کلکان و کوهدامن هرگز جزء منطقه خراسان تاریخی بوده است!

من هم با جناب جمال خان بارکزی هم صدا می شوم که "دست قلم بدستان حقیقت نویس قابل بوسیدن است" سیاس و امتنان از جناب استاد سیستانی که افغان ها را به موقع از جریان کنفرانس آقای رسول رهین در لندن خبر کردند. تصادفاً یک روز بعد از خواندن مقاله مستند و پر محتوی استاد سیستانی، دوست محترم دیگری جریان آن کنفرانس، متن بیانیه ها و قطعنامه آنرا بمن ایمیل کردند که از خواندن آن به کم سوادى خود ملتفت شدم و خواستم از جناب آقای ولی احمد نوری که یک قاموس سه هزار کلمه ای اصطلاحات فارسی ایران را تألیف کرده اند، تقاضا کنم معنی ترکیبات و اصطلاحات ذیل را که از متن کنفرانس آقای رسول رهین یادداشت نموده ام، برای من و سایر دری زبان های افغانستان تشریح نمایند:

"فرابند ساخت بیبی" - "ملت سازی یک فرابند انباشتی و بازفرجام است" - "معطوف به سازه" - "واسازی گفتمان استبداد" - "رابطه دال محوری، دالهای شناور این گفتمان" (آیا این "دال" از نوع پنجابی است یا "دال" کوهدامن و در کدام موسم "شنا" می کند؟) (۱) "جزمیت های فرو عقلی" - "جزمیت های غیر علمی" (جزمیت چه معنی دارد؟) - "تکوین همایشی" (همایش و همایشی چه معنی دارد؟) - "سیما وسجایای کرزمایی" (آیا این "کرز" همان کرز معروف در منطقه قندهار است که کرزی ها منسوب آنند؟) و ...

در کنفرانس آقای رسول رهین در لندن، مؤرخ ۱۴ دسمبر ۲۰۱۴، همه اشتراک کنندگان آن "مهاجران افغانستان مقیم لندن" معرفی شده و در جمله حدود بیست نفر صحبت کننده، زن و مرد، نام دو نفر از هالیند و جرمنی نیز ذکر شده است - البته هر یک از صحبت کنندگان کنفرانس آقای رهین "پژوهشگر شناخته شده تاریخ، نویسنده و فعال سیاسی با سخنان عالمانه و با محتوی و عارفانه" بوده، چنانچه عیناً با صفات فوق الذکر معرفی شده اند. یکی ازین نوابغ ادعا کرد که "قیام حبیب الله کلکانی طلسم استبداد را شکست..."، یعنی سلطنت و حکومت قانونی و مترقی امان الله خان را سقوط داد و نظام دزدی، رهنزی، قتل، غصب مایملک مردم، تجاوز بر دختران و زنان و پسران جوان را به زور تفنگ و برچه مسلط ساخت، مکتب ها را بست و معارف را خلاف دین و اسلام دانست... نایغه دیگری شاه حبیب الله را "یک شخصیت تاریخ ساز و ساختار شکن" خواند. آیا بچه سقو تاریخ می فهمید؟ این شخص وحشی و بیسواد تاریخ وحشت و بربریت را ساخت، و "ساختار" قانونی، اسلامی و ضد استعمار انگلیس را "شکست"! نایغه دیگر کنفرانس آقای رسول رهین ادعا کرد که: "حبیب الله کلکانی از خطوط سرخ در جهت شکستن طلسم حکومت استبدادی گذشت...". به نظر من این "خطوط سرخ" باید خون پاک حدود یک لک نفر افغان بیگناه بوده باشد که بچه سقو در جهت رویکار آوردن طلسم وحشت و استبداد خودش ریخته است! از یک نایغه دیگر هم نام برده شده که در صحبت خود در کنفرانس آقای رسول رهین "اشاره به ظهور مکتب فاشیزم مکتبی نمودند..." تعبیر من ازین اشاره به این نتیجه رسید که شاید آقای رسول رهین در اطاقی که در یک شهر کشور سویدن بنام خود به عنوان "رئیس شورای فرهنگی افغانستان" و (خاوران) افتتاح نموده، "مکتب فاشیزم مکتبی" نیز در همانجا ظهور یافته باشد؟ (الغیب عندالله).

۱- دال (اسم) در فارسی (عقاب سیاه) و در عربی (دلالت کننده) معنی دارد، ولی در ترکیبات بالا با هر دو معنی انطباق دستوری ندارد - دال در زبان دری یک نوع غذای هندی را گویند.

جالبتر از همه اینکه یکی دیگر از نایغه های کنفرانس آقای رهین تقاضا نموده که "برای حفظ هویت، زبان و فرهنگ مردم شمالی ... باید تأکید ورزید." بار الها، هویت مردم شریف شمالی معلوم است که افغان اند - زبان شان زبان سچه و دست نا خورده زبان اصیل دری است - و فرهنگ شان اسلامی و افغانی است. اما تقاضای فوق کنفرانس آقای رسول رهین شاید تعمیر یک دیوار مانند دیوار برلین را بین شمالی و دیگر مناطق افغانستان در نظر داشته باشد، چون مطلب فوق به شکل گنگ و مرموز افاده شده منتظر تشریح این تقاضا می باشیم.

حالا برمی گردیم به مقاله استاد سیستانی و عنوان بسیار تکان دهنده آن: "آیا تجلیل از حبیب الله کلکانی، بی حرمتی به دیگر شخصیت های خوش نام ولایت پروان نیست؟" هر آئینه و یقیناً بی حرمتی، بلکه تحقیر و توهین است که یک گروه مهاجر و در قید تابعیت کشور های بیگانه، نام و بیرق یک فرزند دزد، قاتل و بدنام از ولسوالی (کلکان) را بعد از تقریباً یک قرن به اساس تعصب قومی بالا کند و او را برتر و بلند تر از همه پادشاهان سابق کشور و همه مبارزین و مجاهدین سابق ولایت و مردم قهرمان پروان بخواند - این تحریکی را که آقای رسول رهین براه انداخته از کمال تعصب و نابخردی اوست - اگر چه استاد سیستانی، این مؤرخ و کاندید اکادمیسین معروف، نام یک عده مبارزین ملی ولایت پروان را در مقاله خود ذکر کرده، ولی من چند نام را از قلم یک جاسوس و مستخدم انگلیس (موهن لال کشمیری) که دو جلد تاریخ او در قرن ۱۹ به عنوان (زندگی امیر دوست محمد خان امیر کابل) مأخذ و رفرنس همه مؤرخین افغانی و خارجی به ارتباط و افعات تجاوز انگلیس بر خاک افغانستان می باشد، به اختصار ذکر می کنم تا مشترکین کنفرانس آقای رسول رهین در لندن اگر واقعاً شرم و حیاء داشته باشند، باید بشرمند که در حال فداکاری های این چنین مبارزین نامدار ملی که حتی دشمن شان انگلیس، وطن دوستی و فداکاری آنها را تقدیر و تمجید نموده، چطور می توان نام یک دزد، قطاع الطریق و نوکر انگلیس، یعنی بچه سقو، را در مقابل اینچنین راد مردان فداکار افغان ذکر نمود!

مقاومت مردانه میر مسجدی خان در جلگاه (از صفحه ۲۷۳ جلد دوم تاریخ موهن لال - ترجمه دری):

" غلام خان پوپلزایی که مانند همیشه فعال و متجسس بود، در اثنای بحران کوهستان خدمات نهایت مهم و قیمتدار به سپاه انگلیس انجام داده است. او موفق گردید یک تعداد سران بانفوذ از قبیل خواجه خانجی و خواجه عبدالخالق را حاضر به همکاری با اداره انگلیس نموده، آنها را شخصاً نزد اداره انگلیس بیاورد. هکذا او با میر مسجدی خان به موافقه رسید و اخیرالذکر را راضی ساخت که روز بعد به کابل رفته به مقبره تیمور شاه پناه ببرد و در آنجا منتظر آمدن شاه شجاع و مکتاتن باشد، چونکه میر مسجدی خان از رفتن به کمپ و اداره انگلیس به خاطر شهرتی که نزد مردم داشت، هراس داشت. سرالکزاندر برنس با این پلان موافقت نشان داد، اما در اثنای شب برخلاف موافقه و ترتیبات قبلی و بدون اطلاع و مشوره با غلام خان پوپلزایی، آن عده سران افغان که در خدمت و معیت شهزاده تیمور بودند، توسط سپاه انگلیس تحریک شدند تا بالای سنگر مستحکم جلگاه که منزل میر مسجدی خان بود یورش ببرند و به تاریخ سوم اکتوبر ۱۸۴۰ در اول صبح سپاه انگلیس بدون رعایت مفاهمه و تعهدات غلام خان، قلعه جلگاه را در محاصره قرار دادند... دیوار های قلعه خیلی قوی و مستحکم بودند، توپ های سپاه انگلیس رخنه ای در دیوار های قلعه ایجاد نتوانستند. لشکر انگلیس که برای حمله و تسخیر قلعه میر مسجدی خان حرکت کرده بود متشکل بود از پنج تولی از فرقه ۱۳ پیاده و چند واحد پیاده از فرقه هندی که هر کدام تحت اثر منصبدار هندی قرار داشت، و همه اینها تحت قوماندۀ دگروال (تورنسن) قرار داشتند که در اثر قوماندۀ و رهبری مدبرانه و دلیرانه وی سپاه انگلیس خود را به دیوار های قلعه جلگاه رسانید. برخورد و مقاومت سپاه انگلیس با وجودی که تحت آتش مستقیم دشمن قرار داشت، شجاعانه و تحمل پذیر بود. اما شکستن دیوار قلعه و رخنه در آن توسط توپخانه انگلیس ناممکن می نمود، لهذا سپاه انگلیس مجبور به عقب نشینی شد. در اثنای شب میر مسجدی خان که شدید زخمی شده بود، دروازه قلعه را باز کرد و به طرف دره نجراب فرار نمود... بعد از فرار میر مسجدی خان قلعه جلگاه را سپاه انگلیس تخریب کرد و سپاه انگلیس چند روز دیگر نیز در کوهستان ماند... آنگاه خواجه پاچا که رقیب سرسخت میر مسجدی خان بود، از طرف اداره انگلیس به حیث زعیم جدید جلگاه مقرر گردید (مطابق صفحه ۳۵۱ متن انگلیسی).

مقاومت میر درویش خان در بابۀ قشقر (از صفحه ۲۷۵ جلد دوم تاریخ موهن لال، ترجمه دری):

به تاریخ ۸ اکتوبر ۱۸۴۰ سپاه انگلیس به طرف چاریکار حرکت کرد تا با امیر دوست محمد خان که از راه دره غوربند به نزدیک تتمره رسیده بود مقابله کند. در چاریکار به ما استخبارات رسید که امیر به طرف نجراب رفته است، و شایعات از این قرار بود که امیر همراهان زیاد دارد و در دامنه های کوه ها سنگر می گیرد و قصد دارد که خود را نزد باغیان (کاه دره) و (بابه قشقر) برساند و همراهی آنها بالای شهر کابل حمله کند. در این وقت سپاهیان

افغان از لشکر انگلیس رو به فرار نهادند و به تاریخ ۱۴ ماه جاری تمام سپاهیان کوهستانی از تولی بریدمن (مول) فرار نموده به امیر دوست محمد خان پیوستند. معهداً سپاه انگلیس با قبول تمام خطرات به طرف قره باغ حرکت کرده به تاریخ ۱۵ اکتوبر در آنجا سنگر گرفت. در نزدیکی اینجا قلعه بابیه قشقرار قرار دارد که یک قلعه بسیار مستحکم و در تصرف میر درویش خان می باشد. میر مذکور نیز یکی از سران باغیان بوده و دشمن سرسخت انگلیس است. علاوه یکی از خواهران امیر دوست محمد خان مشهور به مادر مدد خان نزد میر درویش خان چادر انداخته و او را به حمایت امیر تشویق کرده است. این خانم مانند برادرش امیر دوست محمد خان حيله انگیز و ماجرا جو است. از زبان کسان نزدیک او شنیده ام که بعد از حمله امیر به بامیان و شکست او در آنجا، این زن شب و روز به خانه های سران کوهستان می رود، قرآن را در میان می گذارد و به لباس آنها گره می زند و حمایت و همکاری آنها را برای برادرش کمایی می کند. در بین افغان ها گره انداختن بدامن مردان وسیله موثر است برای جلب ترحم و حمایت آنها که به اساس عنعنات ملی رد شده نمی تواند، خصوصاً که توسط زن سرشناس صورت بگیرد. وقتی من ازین موضوع خبر شدم، به اساس شناخت سوابقی که با میر درویش خان داشتم برایش نامه نوشتم و سفارش کردم که از بغاوت دست بکشد و به شاه شجاع بیعت نماید. جواب او آمد که می گفت باغی نیستم، اما از دیدار با شما یا شاه شجاع می ترسم، چونکه دشمنان من مرا در نزد شما سیاه و نا مطلوب ساخته اند. میر درویش علاوه کرده بود که اگر به مقابل او از قوه کار بگیریم، او خود را در قلعه اش که مستحکم تر از قلعه جلگاه است محصور خواهد ساخت و اگر سپاه شما تمام روز قلعه را به توپ بزند، آنرا تسخیر نمی تواند، و او تا آخرین رمق حیات خواهد جنگید و آنقدر بی غیرت خواهد بود که خود را به کافران و دشمنان دین تسلیم کند. بعد از وصول این جواب تصمیم گرفته شد که سپاه انگلیس به قلعه او حمله کند و حرکت سپاه شروع شد. اما استخبارات دگرمن (ساندرز) اطلاع داد که میر سیف الدین خان فرار کرده است. بدین نهج قلعه بابیه قشقرار بدون جنگ به تصرف انگلیس درآمد که فوراً آنرا تخریب کرد.

آقای رسول امین که یک عده خانم های لندنی و بیخبر از تاریخ کوهدامن و کشور شان را در کنفرانس (بچه سقو) جمع کرده بود، بایست آنها را قبلاً با نام مادر مدد خان، خواهر امیر دوست محمد خان، آشنا می ساخت که به خاطر جهاد به مقابل انگلیس بدامن سران و مردان کوهدامن زمین گره می انداخت.

مقاومت مردانه میر سیف الدین خان در کاه دره (از صفحه ۲۷۷ جلد دوم تاریخ موهن لال، ترجمه دری):

"یک نفر باغی دیگر در (کاه دره) که در بیانات خود به مردم انگلیس و شاه شجاع بسیار دو و دشنام می داد و حتی نامه ها می فرستاد که در انتظار عطش شیرین شهادت می باشد تا همه کفار را قتل عام کند یا اینکه در جنگ بدست یک کافر شهید شود - تمام مساعی اولیای انگلیس برای مفاهمه و مصالحه با این شخص بی نتیجه ماند و جنگ با او یگانه راه حل دانسته شد. اما در یک شب بسیار تاریک ملک میر سیف الدین خان زعیم کاه دره با ۵۰۰ نفر بالای فرارگاه انگلیس از جلو و عقب حمله کرد، ولی چندان تلفات وارد نتوانست. به تاریخ ۲۱ ماه جاری سپاه انگلیس از سه جناح بالای قلعه او حمله کرد و آن قلعه را که او غیر قابل تسخیر و انمود ساخته بود، اشغال کرد. میر سیف الدین خان با فامیل و اقارب خود به کوه ها فرار کرده بود. سپاه انگلیس قلعه او و شهر کاه دره را حریق و به خاکستر مبدل ساخت."

چنین به نظر می رسد که پوهاند تاریخ (؟) آقای رسول امین حتی با تاریخ و واقعات محل تولد و زیست خود (کوهدامن و پروان) آشنایی ندارد، ورنه با موجودیت نام سه قهرمان این منطقه در تواریخ خارجی و داخلی، نام کثیف یک دزد، رهن و قاتل فروخته شده (بچه سقو) را بنام زعیم "کوهدامن و پروان" و "شاه عیار خراسان" بالا و یاد نمی کرد، اما احساس (انفیوراریتی کامپلکس) که از سال ها در طرز تفکر و روحیات آقای رسول رهین جا داشته که چرا رئیس پوهنچی، چرا رئیس پوهنتون، چرا والی یا وزیر نشده، آن احساس توأم با تعصب قومی، اینک از طریق کنفرانس لندن تعلق کرده است. خدا کند آقای رسول رهین روزی به (گل دره) سر بزند و در خاک های قلعه مخروبه غازی میر سیف الدین خان غسل تنزه بجا آرد و برای بخشایش بچه سقو، (این گدی گک لته ای خود) نیز دعا نماید.

یادداشت: میر سیف الدین خان در یک حمله بالای پایگاه انگلیس حدود ۴۰۰ نفر سپاه انگلیس را کشته بود - در حالیکه انگلیس از دره زیبای (کاه دره) خاطرات خوش نداشت و آنرا تخریب کرده بود، اما امیر عبدالرحمن خان، نام آنرا به (گل دره) تبدیل کرد که تا حال به همین نام یاد می شود - حکومت ملی باید قلعه میر سیف الدین خان را در گلدره پیدا و تشخیص نموده و آنرا به حیث یک آبدۀ ملی و تاریخی تعمیر و تجلیل نماید - (هاشمیان)

جناب استاد سیستانی آنقدر مطالب جالب، مهم و مستند را در مقاله خود به ارتباط معرفی اخلاق و عادات بچه سقو درج نموده است که تکرار همه آن، مقاله مرا بسیار طویل می سازد، اما من به اقتباس یکی دو مثال مبادرت می ورزم:

د پانو شمیره له: ۳ تر ۴

افغان جرمن آنلین په درننیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

از مرحوم غبار (ج ۱، ص ۸۲۵) نقل قول شده که "پسر سقاو در اولین نطقش گفت: "من اوضاع بی دینی و لاتی گری حکومت سابق را دیدم و برای خدمت دین کمر بستم تا شما برادر ها را از بیدینی و لاتی گری نجات دهم..." - هاشمیان از زبان پدر خود بار ها شنیده است که "سقوی ها حدود دو لک نفر را در افغانستان، به شمول خانواده های شان، به نام "امانی" و "لاتی" شهید ساخته بودند..." - نکته جالب از بیانات فوق بچه سقاو به ارتباط دینداری در کنفرانس آقای رسول رهین در لندن جلب توجه می کند که این "لندنی ها" بیاد بود یا بخشایش "شاه دیندار" خود حتی دو رکعت نماز نفل ادا نکردند، در حالیکه همه اشتراک کنندگان کنفرانس آقای رسول رهین افغان های کوه دامنی یعنی (پدر مسلمان و مادر مسلمان) بوده اند!

در جای دیگر باز از مرحوم غبار به ارتباط فتوی بچه سقاو نقل قول شده که: غبار می گوید که در این فتوا در جمله دلایل تکفیر شاه امان الله مواد ذیل شامل بود:

... ریش تراشی را رواج داده، مکاتب زنانه تأسیس کرده، برقع را برانداخته، متعلمات در خارج فرستاده، به محصلین در مکاتب زبان انگلیسی تدریس می شده و...

به ارتباط فتوی فوق که خصوصاً مکاتب زنانه به قهر و شدت مسدود گردید و معلمات زنانه تحت تعقیب قرار گرفتند، هاشمیان یک داستان شخصی و فامیلی خود را برای استحضار هموطنان بیان می کند: سید خلیل الله در دوره سقوی حدود دو ساله بود، مادرش (مرحومه بی بی خاور بنت محمد عزیز خان نادر ابن امیر محمد اعظم خان) در دوره سقوی ابتدا معلمه و بعداً سر معلمه مکتب (قلعه باقر خان) بوده و مادر کلان مادری اش (مرحومه بی بی خدیجه بنت سردار ولی محمد خان ابن امیر دوست محمد خان) در مکتب دخترانه (معلمه طبخ و سرشته خانه) بوده و این نام ها با وظایف شان در تواریخ درج می باشند - بچه سقاو امر کرده بود که خاور نامه معلمه مکتب زنانه که به دختران و زن ها انگلیسی تدریس می کرده باید دستگیر و به دربار آورده شود. مادرم مدت چهار ماه یگانه طفل شیرخوار خود (سید خلیل الله) را نزد مادر خود گذاشته و خودش به خانه های اقوام و دوستان مختلف در کابل مخفی می شد و در همین مدت، آنچه بعداً در دوره صباوت به من گفته شده: "مادرت به مرض دقیت و هول وفات کرده" - بلی مادرم در دوره سقوی وفات یافته و مرا مادر کلان مادری ام بی بی خدیجه (معروف به "بی بی کو جان") حفاظت و تربیت کرده است.

پدر مادرم، سردار محمد عزیز خان نادر ابن امیر محمد اعظم خان که عمو زاده و وزیر حریبه امیر عبدالرحمن خان بود، به هندوستان فرار شده بود و در همانجا وفات یافت و در مقبره شیخ حبیب در پشاور پهلوی عمو زاده های خود امیر محمد یعقوب خان و سردار محمد ایوب خان فاتح میوند دفن شده است. مادرم در لاهور مکتب را خوانده و انگلیسی می دانست. وقتی اعلیحضرت امان الله خان فرمان عفو فراری های افغان را امضاء کرد، مادر کلانم که دختر کاکای امیر عبدالرحمن خان و به مثابه عمه امیر حبیب الله خان بود، در سال دوم سلطنت امان الله خان با اولاد های خود به کابل آمد - اعلیحضرت مصارف سفریه آنها را پرداخته بود و آنها را مدت چهار ماه در ارگ نگاه داشت و بعداً خانه ای در کابل برای شان داد، و مادر و دختر هر دو را به مکتب دخترانه به حیث معلم مقرر نموده بود. مادر کلانم می گفت که: "مادرت یکی دو سال کلانتر از امان الله خان بود و اعلیحضرت او را (دختر کاکا) می خواند..." مادر کلانم حدود ۶۰ سال قبل به سن ۱۱۰ سالگی در کابل وفات یافت و یک تاریخ زنده از واقعات افغانستان بود. حیات من مدیون اوست - خداوند او را ببخشاید.

حاصل مطلب اینکه هاشمیان به خاطر ظلم و وحشت دوره سقوی بی مادر شده است!  
جاودان باد افغانستان و سر بلند باد ملت شریف افغانستان - و من الله التوفیق